

جای از قید تمام چون رسید بعد ازین  
تخم در کنار و بران شده نموده است  
بسیار سخن سخن مرغ طبع من اکثر  
ز هفت بیکر کجی ز کجی هر غزل  
چو بیت بیت ز هفت از آن دو بیت  
ز هفت عضو مگو یاد و یاد کم آنرا  
معنی جمعیت از خوابی الا لازم شمار  
نظم پرده چون در قطع کرد و مفترق  
هر چه در روی که رسود او سود  
بر خلاق مراد هر چه در مکر  
بدندان رخسار در بر لاد کردن  
ز و رفتن با شش دان نگو سار  
بفرق سر نهادن صد شش بار  
بسی بر جای آسان تر نماید  
ز بار صفت و توان کشیدن  
بهشتی بیکر بکرمایت لطف  
سازد حسن او و در برفی بقده  
شکر کز دولت قناعت رست  
طبع از مال و جاه پس یدم  
جای اگر یافت درین کشت نزار  
و در خود تخم قناعت نشان

با سیجا باش در ملک تو ز هر نفس  
خان بیت شود با بیت شکر بکس  
بهفت بیت شود تو سار و قافیای  
غزل ایست ز معنی در نهاد بکس  
کوشش معنی شایسته نهد مرغ  
که هفت بیت هر کوشش رقم ز قافیای  
سلک صحبت از جمعیت جمع اولی  
جمله از آن ز نام هر چه در بی معنی بود  
بسی تو شش کرد و دوشست تو نه  
بیطبق الزمق حقا نظلمه  
بناخن راه در خار را بر بدن  
بر پلک دیده آتش پاره چیدن  
ز شش ق جانیه مغرب و در بدن  
بسی بر جای آسان تر نماید  
ز بار صفت و توان کشیدن  
سیاه نیلدا انرا بود سر نیل  
فانغی و جبهه طماس لیلی  
کردن همت مرغ طبع  
محنت فاق به که دل طبع  
فکر تو بر کار مراعت قرار  
بستر ازین هیچ تراعت بدان  
تخم

تخم پر المنده که در کل بود  
پیشینه فقر جای شعر است  
پیشینه مرده جیست نفی وجود  
باد و اندیشه جمع ستوان بود  
با من ملکت کل معنی بیدنه  
این نیکو که دم بر تو ندره کای  
ایه حمت تو شامل ملکه ملکوت  
جان از تو تو مست و دل از تو تو  
ای چشم من از نور رخسار چینه نور  
ظاهر بر کشت جمله زاری و ترا  
یکدگر ز غزوات جهان پیدا نیست  
از غیر نشان تو همی حسم و جی  
دردیده میان تو بوده من غافل  
ان جمله جهان ترا نشان می حسم  
در صورت آبرو کل نهادن غیر تو کجست  
کفتی از غیر من پیروز از دولت  
بر شکر بیان ره زین مشا و حرکت  
چیزی که بود ز تو و غیره قیده همان  
بیکر جهان ستم آهای پنهان

تخم پر اندکی دل بود  
شیر این پیشه باش تا باشی  
مرغ این پیشه باش تا باشی  
بایک اندیشه باش تا باشی  
طبعی لمن از تضار و خرافه  
تو خواجه بده کام دم خداییده  
خاصه تو در ای که با وجودت  
انت ابایی و کل شیء میمیدت  
صفت من از اسل غمت جای سرور  
خود رشید صفت در همه غزوات ظهور  
کد ز تو لعه دران پیدا نیست  
و امر از غیر تو نشان پیدا نیست  
در سینه نهان تو بوده من غافل  
خود جمله جهان تو بوده من غافل  
در شکر جان و دل نهان غیر تو کجست  
ای جان و جهان در جهان غیر تو کجست  
الا بلکه میان دو همه آفاق تو کجست  
و آنچه که همان ز تو چه اطلاق تو کجست  
چش آب حیات در سیاه ای پنهان